

شوخی طبیعی بی نظیر یک شهید ایرانی تا لحظه آخر...

۴ آبان ۱۳۹۳ ساعت ۲۲:۰۳

مصاحبه‌گر: ترکش خمپاره سینه‌اش رو چاک داده بود روی زمین افتاد و زمزمه می‌کرد. دوربین رو برداشتم و رفتم بالای سرش داشت آخرین نفساشو می‌زد.

ازش پرسیدم این لحظات آخر چه حرفی برای مردم داری



مصاحبه‌گر: ترکش خمپاره سینه‌اش رو چاک داده بود روی زمین افتاد و زمزمه می‌کرد. دوربین رو برداشتم و رفتم بالای سرش داشت آخرین نفساشو می‌زد.

ازش پرسیدم این لحظات آخر چه حرفی برای مردم داری

با لبخند گفت: از مردم کشورم می‌خوام وقتی برای خط مقدم کُمپوت می‌فرستن، عکس روی کمپوت‌ها رو نکنن!

گفتم داره ضیط میشه برادر، یه حرفِ بهتری بگو

با همون طنازی گفت: آخه نمیدونی، سه بار بهم، رُب گوجه افتاده...!

و لحظاتی بعد چشمانش را بست، لبخندی زد و شهید شد....."

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۱۹۳۳۴/آخر-لحظه-تا-ایرانیه-شهید-یک-نظیر-بیر-طبعی-شوخی>